

مهدی نجف‌زاده، پژوهشگر و دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد است. از او کتاب «جابه‌جایی دو انقلاب: چرخش‌های امر دینی در جامعه ایرانی» توسط انتشارات تیسرا راهی بازار نشر شده است. در گفت‌وگویی که پیش‌رو دارید، مهدی نجف‌زاده بر این نظر است که مدرنیته، چنان‌چون تسبیحی سه تجربه تاریخی اصلاحی در ایران را به یکدیگر پیوند می‌دهد. وی می‌گوید: اگر بخواهیم در راستای اینکه این جنبش‌ها چه جنس مشابه و یکسانی داشته یا از کدام عناصر می‌جوشند که آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، عنصر اصلی را می‌توان در همان مدرنیته جست‌وجو کرد. در شکست این جنبش‌ها، هم عناصر فلسفی، هم عناصر سیاسی و هم عناصر اجتماعی تأثیرگذارند. از لحاظ فلسفی، یکی از دلایل اینکه این جنبش‌ها شکست می‌خورند، این است که آن مدرنیته‌ای که در ایران پا گرفت، به شکل یک مدرنیته ایرانیک درآمد و عناصری را با خود به‌همراه نداشت. از لحاظ سیاسی نیز به همین ترتیب بوده است. می‌دانیم که در هر سه جنبش هم عناصر مذهبی و هم عناصر لیبرال حضور داشته‌اند. درست است که برای ایجاد جنبش این بال‌ها بسیار حائز اهمیت هستند اما برای اینکه بعد به توافق برسند، به مشکل خورده و توان ائتلاف درازمدت را از دست می‌دهند؛ بنابراین عناصر فرهنگ سیاسی اپوزیسیون می‌کنند، خیلی مشخص نیستند. نیروی سیاسی غالب برای ترس از عناصر قدرتمندی که در جامعه وجود دارد، تلاش می‌کند که به کنترل اجتماعی گرایش پیدا کند و به تعبیر می‌کدال، مسیر «سیاست بقا» را در پیش بگیرد؛ یعنی محدودسازی در ایران ناشی از کنترل اجتماعی است که نیروی غالب از آن استفاده می‌کند. این وضعیت دست‌کم در همه برهه‌های تاریخ معاصر ایران قابل مشاهده است.

کا در میان جنبش‌های اصلاحاتی در ایران، می‌توان به تجربه انقلاب مشروطه، نهضت ملی‌شدن نفت و تجربه اصلاحات اشاره کرد که از اهمیتی وجدندان برخوردارند. به نظر می‌رسد در انقلاب کلی و در یک دسته‌بندی عام، این سه تجربه، فرایندی از ائتلاف نیروهای تحول‌خواه تا تنازعات درونی و بیرونی و نتیجتاً شکست را تجربه کرده‌اند. به نظر شما مهم‌ترین عناصر و ویژگی‌های مشترک این سه تجربه تاریخی چه بوده است؟

البته جنس این سه متفاوت است. از این حیث که هم به‌لحاظ زمانی در زمان‌های متفاوتی اتفاق افتادند و هم اینکه برآیند و نتیجه‌ای که به بار آورده‌اند اساساً متفاوت بوده است. به‌ویژه جنبش اول که جنبش انقلاب مشروطیت است، جنبشی است که در راستای امواجی که از غرب وارد ایران شد اتفاق افتاد و در راستای تفکر سه‌گانه‌ای است که از دل مدرنیته بیرون می‌آید: سکولاریسم، اومانیسم و بالاخره مبارزه با استبداد. اتفاقی که در انقلاب مشروطه افتاد این بود که مخالفت با استبداد، جا را برای دو عنصر دیگر—یعنی اومانیسم و سکولاریسم—تنگ کرد و درعین‌حال اتفاقی که افتاد این بود که جامعه هنوز برای ایده‌ای که از غرب آمده بود و بسته‌های اصلاحی همراه آن، فاقد بستر لازم بود؛ اما جنبش ملی‌شدن صنعت نفت، جهت‌گیری کاملاً متفاوتی

دارد و آن مبارزه علیه حضور بیگانگان در ایران است. در این نهضت می‌بینیم که جهت‌گیری مصدق و کسانی که در جنبش شرکت داشتند، بیشتر بر محور استقلال‌خواهی بود و آن را بر آزادی‌خواهی ترجیح دادند. حق هم داشتند، چراکه حضور و نفوذ بیگانگان در تاریخ ایران بسیار عمیق بود؛ اما جنبش اصلاحات، یک جنبش ناگهانی و تدافعی در برابر آن چیزی بود که در ایران پس از انقلاب رخ داده بود؛ بنابراین جهت‌گیری‌های آن مشخص و روشن نیست. گویی جنبش اصلاحات ناگهان به‌نحوی رقم خورد و در برابر قدرت مستقر فکری به وجود آمد و البته بسیار هم ضعیف بود؛ یعنی این تصور که اصلاحات بتواند به پیروزی برسد اساساً در ابتدا وجود نداشت و سپس آرام‌آرام آن گفتمان نضج گرفت. به این معنا اصلاحات برعکس دو جنبش دیگر بود. آن دو جنبش واجد گفتمان‌های مشخصی بودند که ساخته و پرداخته عناصر مهم اجتماعی مانند روشنفکران و کسانی بود که در جنبش شرکت داشتند؛ اما در اصلاحات ابتدا این‌گونه نبود. در اصلاحات می‌بینیم که یک جنبش نخبه‌گرایانه شکل می‌گیرد که بعدها عناصرش مشخص می‌شود و البته به نظر من هیچ‌گاه هم نتوانست به یک گفتمان کامل بدل شود و همواره به‌صورت یک گفتمان ناقص باقی ماند.

کا به رویکرد آزادی‌خواهانه در جنبش مشروطه و عنصر استقلال‌طلبانه نهضت ملی اشاره کردید؛ اما فکر می‌کنید این تجارب تاریخی در ایران می‌توانند واجد عناصر مشترکی هم باشند؟ آیا می‌توان نخ تسبیحی را در این جنبش‌های اصلاحی سراغ گرفت و ردیابی کرد؟ اگر بخواهیم در راستای اینکه اینـ جنبش‌ها چه جنس مشابه و یکسانی دارند یا از کدام عناصر می‌جوشند که آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، عنصر اصلی را می‌توان در همان مدرنیته جست‌وجو کرد. یعنی تلاش‌هایی که برای مدرنیته در ایران اتفاق افتاد و شوربخانه عناصر واپس‌گرا آن‌قدر قدرتمند هستند که هر سه جنبش را به عقب راندند؛ یعنی در هر سه تجربه انقلاب مشروطه، نهضت ملی‌شدن نفت و اصلاحات، همه تلاش‌هایی است برای آنکه مدرنیته ناتمامی که در عصر پیداری ایرانیان اتفاق افتاده، بالاخره به ثمر نیشند و همان‌طور که گفتیم، عناصر آن در حقیقت یکسان است؛ به این معنی که هم استقلال‌خواهی و مبارزه با بیگانگان در آن دیده می‌شود، و هم تلاشی است برای اومانیسم و به‌عقب‌راندن نیروهای واپس‌گرایی که در طول تاریخ ایران بسیارسپار قدرتمند بوده‌اند.

بنابراین می‌شود گفت از این لحاظ که هدف آنها در راستای تثبیت گزاره‌های مدرنیته در ایران است، واجد جنس مشابهی هستند. درعین‌حال، شکست‌خوردن این جنبش‌ها نیز در همان راستا باید ارزیابی شود؛ یعنی مخالفت عناصر بسیارسپار قدرتمندی که در ایران وجود دارند و هنوز هم در حال مقاومت هستند. یعنی آن جدال عمیقی که در عصر پیداری ایرانیان یعنی انقلاب مشروطیت در ایران آغاز شد، همچنان ادامه دارد و فکر می‌کنم تبعات آن حتی تا صد سال آینده هم ادامه داشته باشد.

کا به نیروهای واپس‌گرا به‌عنوان مانع پیشبرد خواست‌های اصلاحی در ایران اشاره کردید. اما اگر بخواهید به مجموعه‌عواملی از این دست اشاره کنید، اساساً مهم‌ترین دلایل شکست این جنبش‌های اصلاحی را چه می‌دانید؟

به نظر من در شکست این جنبش‌ها، هم عناصر فلسفی، هم عناصر سیاسی و هم عناصر اجتماعی

## سیاست جهان

*گفت‌وگو با مهدی نجف‌زاده درباره فرهنگ سیاسی اپوزیسیون*

# عنصر گمشده جنبش‌های ایران



تأثیرگذارند. از لحاظ فلسفی، یکی از دلایل اینکه این جنبش‌ها شکست می‌خورند، این است که آن مدرنیته‌ای که در ایران پا گرفت، به شکل یک مدرنیته ایرانیک درآمد و عناصری را با خود به همراه نداشت. ما هیچ‌گاه و در هیچ‌یک از این سه جنبش، آن عناصر مبارزه با تفکر جهان‌خیمه‌ای و اینکه بیرون از این مسیر حرکت کنیم و در راستای اومانیسم یا سکولاریسم حرکت کنیم، نداشته‌ایم. درعین‌حالی که می‌دانیم جنس جنبش‌های مدرن همین بوده است. یعنی مهم‌ترین عناصر آن در راستای این است که به‌تعبیر فوکو، انسان واجد شکلی از مسئولیت‌پذیری می‌شود و انسان، توضیح‌دهنده و تشریح‌کننده دنیا می‌شود. می‌دانیم که در غرب هم همین بوده است؛ یعنی بیرون‌جستن از دایره تنگی که به‌عنوان عنصری در درون فتودالیته وجود دارد. من فکر می‌کنم که به لحاظ فلسفی، هیچ‌گاه چنین رویکردی در ایران پا نگرفته و ریشه نندوانده است. می‌توانیم بگوییم که اخیراً و پس از برخی ناکامی‌ها، می‌شود برخی تغییرات را در آن مشاهده کرد اما آن سه جنبش از لحاظ فلسفی مسئله اصلی‌شان این بوده که ما جهت‌گیری خاصی درخصوص اصلاحات نداشته‌ایم. از لحاظ سیاسی نیز به همین ترتیب بوده است. از این لحاظ، سه عنصر در ایران وجود دارند که در راستای شکست اصلاحات عمل کردند. یکی عناصر خارجی و یکی فرهنگ فتودالیته وجود دارد. من فکر می‌کنم که به لحاظ فلسفی، هیچ‌گاه چنین رویکردی در ایران پا نگرفته و ریشه نندوانده است. می‌توانیم بگوییم که اخیراً و پس از برخی ناکامی‌ها، می‌شود برخی تغییرات را در آن مشاهده کرد اما آن سه جنبش از لحاظ فلسفی مسئله اصلی‌شان این بوده که ما جهت‌گیری خاصی درخصوص اصلاحات نداشته‌ایم. از لحاظ سیاسی نیز به همین ترتیب بوده است. از این لحاظ، سه عنصر در ایران وجود دارند که در راستای شکست اصلاحات عمل کردند. یکی عناصر خارجی و یکی فرهنگ فتودالیته وجود دارد. من فکر می‌کنم که به لحاظ فلسفی، هیچ‌گاه چنین رویکردی در ایران پا نگرفته و ریشه نندوانده است. می‌توانیم بگوییم که اخیراً و پس از برخی ناکامی‌ها، می‌شود برخی تغییرات را در آن مشاهده کرد اما آن سه جنبش از لحاظ فلسفی مسئله اصلی‌شان این بوده که ما جهت‌گیری خاصی درخصوص اصلاحات نداشته‌ایم. از لحاظ سیاسی نیز به همین ترتیب بوده است. از این لحاظ، سه عنصر در ایران وجود دارند که در راستای شکست اصلاحات عمل کردند. یکی عناصر خارجی و یکی فرهنگ فتودالیته وجود دارد. من فکر می‌کنم که به لحاظ فلسفی، هیچ‌گاه چنین رویکردی در ایران پا نگرفته و ریشه نندوانده است. می‌توانیم بگوییم که اخیراً و پس از برخی ناکامی‌ها، می‌شود برخی تغییرات را در آن مشاهده کرد اما آن سه جنبش از لحاظ فلسفی مسئله اصلی‌شان این بوده که ما جهت‌گیری خاصی درخصوص اصلاحات نداشته‌ایم. از

لحاظ سیاسی نیز به همین ترتیب بوده است. از این لحاظ، سه عنصر در ایران وجود دارند که در راستای شکست اصلاحات عمل کردند. یکی عناصر خارجی و یکی فرهنگ فتودالیته وجود دارد. من فکر می‌کنم که به لحاظ فلسفی، هیچ‌گاه چنین رویکردی در ایران پا نگرفته و ریشه نندوانده است. می‌توانیم بگوییم که اخیراً و پس از برخی ناکامی‌ها، می‌شود برخی تغییرات را در آن مشاهده کرد اما آن سه جنبش از لحاظ فلسفی مسئله اصلی‌شان این بوده که ما جهت‌گیری خاصی درخصوص اصلاحات نداشته‌ایم. از لحاظ سیاسی نیز به همین ترتیب بوده است. از این لحاظ، سه عنصر در ایران وجود دارند که در راستای شکست اصلاحات عمل کردند. یکی عناصر خارجی و یکی فرهنگ فتودالیته وجود دارد. من فکر می‌کنم که به لحاظ فلسفی، هیچ‌گاه چنین رویکردی در ایران پا نگرفته و ریشه نندوانده است. می‌توانیم بگوییم که اخیراً و پس از برخی ناکامی‌ها، می‌شود برخی تغییرات را در آن مشاهده کرد اما آن سه جنبش از لحاظ فلسفی مسئله اصلی‌شان این بوده که ما جهت‌گیری خاصی درخصوص اصلاحات نداشته‌ایم. از

لحاظ سیاسی نیز به همین ترتیب بوده است. از این لحاظ، سه عنصر در ایران وجود دارند که در راستای شکست اصلاحات عمل کردند. یکی عناصر خارجی و یکی فرهنگ فتودالیته وجود دارد. من فکر می‌کنم که به لحاظ فلسفی، هیچ‌گاه چنین رویکردی در ایران پا نگرفته و ریشه نندوانده است. می‌توانیم بگوییم که اخیراً و پس از برخی ناکامی‌ها، می‌شود برخی تغییرات را در آن مشاهده کرد اما آن سه جنبش از لحاظ فلسفی مسئله اصلی‌شان این بوده که ما جهت‌گیری خاصی درخصوص اصلاحات نداشته‌ایم. از

لحاظ سیاسی نیز به همین ترتیب بوده است. از این لحاظ، سه عنصر در ایران وجود دارند که در راستای شکست اصلاحات عمل کردند. یکی عناصر خارجی و یکی فرهنگ فتودالیته وجود دارد. من فکر می‌کنم که به لحاظ فلسفی، هیچ‌گاه چنین رویکردی در ایران پا نگرفته و ریشه نندوانده است. می‌توانیم بگوییم که اخیراً و پس از برخی ناکامی‌ها، می‌شود برخی تغییرات را در آن مشاهده کرد اما آن سه جنبش از لحاظ فلسفی مسئله اصلی‌شان این بوده که ما جهت‌گیری خاصی درخصوص اصلاحات نداشته‌ایم. از

لحاظ سیاسی نیز به همین ترتیب بوده است. از این لحاظ، سه عنصر در ایران وجود دارند که در راستای شکست اصلاحات عمل کردند. یکی عناصر خارجی و یکی فرهنگ فتودالیته وجود دارد. من فکر می‌کنم که به لحاظ فلسفی، هیچ‌گاه چنین رویکردی در ایران پا نگرفته و ریشه نندوانده است. می‌توانیم بگوییم که اخیراً و پس از برخی ناکامی‌ها، می‌شود برخی تغییرات را در آن مشاهده کرد اما آن سه جنبش از لحاظ فلسفی مسئله اصلی‌شان این بوده که ما جهت‌گیری خاصی درخصوص اصلاحات نداشته‌ایم. از

بر ضعف سازمان‌یافتگی یا عدم تشکیل‌یابی نهادهای اجتماعی همچون اصناف، بازار، نیروهای کارگری و... در این میان، به نظر شما کدام یک از این رویکردها از توان توضیح‌دهندگی بیشتری درخصوص علل ناکامی جنبش‌های اصلاحی در ایران برخوردارند؟

هر کدام از این نظریات بخشی از واقعیت را نشان داده و نمایندگی می‌کنند، یعنی مسئله انحطاط که مربوط به فکر اصلاحات بوده، کاملاً دقیق است. رویکرد دوم فقط طرح مسئله کرده و می‌گوید که جامعه ایران غیرطبقاتی است اما نمی‌گوید که چه چیزی هست و چه شکلی دارد. وقتی می‌گوییم جامعه غیرطبقاتی است دیگر امکان تصویربرداری از جامعه نیز وجود ندارد چراکه نمی‌شود در یک جامعه درهم‌ریخته و بی‌قواره، عناصر زمانی و مکانی را نشان داد. بنابراین من فکر می‌کنم که طرح مسئله‌اش درست است که جامعه ایران غیرطبقاتی است اما به این پرسش هم پاسخ می‌دهد که چه شکالی از جامعه ایران را می‌توان ترسیم و تحلیل کرد. اگر جامعه ایران را همچون ظرفی در نظر آورید که محتوای آن مایع بوده و هیچ شکلی به خود نگیرد و در هر ظرفی نیز که بریزید، به همان شکل در بیاید، در این صورت قابل تحلیل نخواهد بود. بنابراین نمی‌توان درخصوص آن بحث کرد. روندها را نشان داد، آینده را پیش‌بینی کرد، گذشته را مورد واکاوی قرار داد... به این خاطر که این جامعه یک جامعه کاملاً درهم‌ریخته و سیال تصویر شده است. بنابراین این دیدگاه تا حدی درست است که می‌گوید جامعه ایران غیرطبقاتی است اما باید توضیح دهم که چگونه می‌توان این جامعه را ترسیم کرد و عناصرش را توضیح داد.

دو رویکرد دیگر نیز به نحوی وضعیت جامعه ایران را توضیح می‌دهند. مستندات تاریخی بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد کمتر اتفاق نظری وجود دارد، کشاکش فکری در جامعه ایران پدید آمده و عناصر فکری‌ای در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که با یکدیگر ناسازگارند.

در طول تاریخ ایران سه دیدگاه در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که این دیدگاه‌ها با یکدیگر ناسازگاری دارند. عنصر چپ، عنصر راست‌سای و عنصر لیبرال. این عناصر بخشی از داستان ایران را روایت می‌کنند اما من فکر می‌کنم که باید پروژه‌ای آغاز شود که جامعه ایران را به عنوان یک سوره هانش مورد بررسی قرار دهد. بیشتر کتبی که می‌خوانید عمدتاً به کشف عناصر قدرت استبدادی در جامعه ایران پرداخته‌اند و در حقیقت جامعه‌شناسی تاریخی نیز که به طبقات اجتماعی می‌پردازد، به این سؤال پاسخ نداده که فرم و فرماسیون جامعه ایران به چه شکل است و چگونه می‌توان آن را به صورت یک نمونه اجتماعی مورد مطالعه قرار داد.

کا به مقوله ثبات اجتماعی اشاره کردید. حال اگر ما برای نیل به جامعه‌ای توسعه‌یافته، به جای گذشتن از نقطه تاکید بر جنبش‌های سیاسی و احزاب و... بر تشکلیابی نیروهای اجتماعی همچون اصناف، کارگران، کشاورزان و... تأکید کنیم، آیا ممکن خواهد بود که بتوانندکردن و سازماندهی جامعه بدون درغلطیدن به منازعات پرتنش سیاسی که روند هر سه تجربه اصلاحی در ایران هم بوده، به وضعیت مطلوب و پدیدل کنیم؟

اساساً درخصوص دولت، منشأ استبداد در جامعه ایران و چرا حوزه همگانی در جامعه ایران ضعیف است، به نظر ما نوعی عقیم و سسترن بودن پرسش مواجه هستیم. بدین معنی که پرسش را درست مطرح نکرده‌اند. یک مسئله‌ای که وجود دارد، این است که جامعه‌ای دارای حوزه همگانی قدرتمند بوده که عناصر اجتماعی قدرتمندی در درون خود دارد و این حوزه همگانی گسترش پیدا می‌کند. از دل این حوزه همگانی، یک دولت شکل می‌گیرد و این دولت به واسطه اینکه بازتابی از حوزه همگانی است، اساساً نمی‌تواند قدرتمند باشد. بنابراین من فکر می‌کنم که یک اشتباه تاریخی در ایران شکل گرفته و آن این است که دولت را بسیار بسیار قدرتمند می‌دانند اما جامعه را خیلی به‌هم‌ریخته و ناتوان در نظر می‌گیرند. به نظر من این تلقی ناقص بوده و حتی می‌توانیم بگوییم که نادرست است. در حقیقت جامعه ایران اتفاقاً برعکس آن چیزی که تصور می‌شود، بسیار قدرتمند است اما این عناصر قدرتمند در راستای عناصر سنتی بوده و در واقع این عناصر پشاهمن جامعه ایران نیرومند و تعیین‌کننده هستند. اتفاقاً همین عامل از تشکیل یک جامعه همگانی مدرن پیشگیری می‌کند.

تاکوتن تئوری‌های گوناگونی درخصوص نحوه تبیین جوامع مختلف طراحی شده است که یکی از آنها مربوط به تئوری می‌کدال است. او می‌گوید رابطه بین دولت و جامعه تعیین‌کننده این بوده که در این جامعه چه می‌گذرد. آیا این جامعه استبدادی است؟ آیا این جامعه دارای حوزه همگانی قوی است؟ عناصر اجتماعی چگونه در این جامعه عمل می‌کنند؟ وقتی وارد جامعه ایران می‌شویم، می‌بینیم که دولت اتفاقاً قدرتمند نبوده است بدین معنی که دولت، توانایی کنترل نیروهایی که در درون این جامعه وجود دارند و جا را بر عرصه عمومی مدرن تنگ کرده‌اند، نداشته است. می‌دانیم که در دوره قاجاریه، یکی از عواملی که باعث شکست اصلاحات شد، این بود که ناصرالدین شاه و سیاستمداران او، از عناصر قدرتمند پیشامدرن به شدت ترسیدند و با پس گذاشتند. در سایر دوره‌ها نیز وضع به همین منوال بوده است.

در نتیجه به نظر من ضروری است که ما طرح تازه‌ای درافکنیم. تاکوتن تصور این بوده که استبداد در ایران بسیار بسیار قدرتمند است درحالی‌که به این واسطه در ایران استبداد شکل می‌گیرد که نیروی سیاسی غالب برای ترس از عناصر قدرتمندی که در جامعه وجود دارد، تلاش می‌کند که به کنترل اجتماعی گرایش پیدا کند و به تعبیر می‌کدال، مسیر «سیاست بقا» را در پیش گیرد. اما در صفحه ۹

## سیاست جهان

در حوالی میدان سرخ

### آیا آنکارا شریک مطمئنی برای مسکو است؟

**احمد وخشیته**  
**استادیار دانشگاه دوستی ملل روسیه**

● چند روز بیشتر از بازگشت رجب اردوغان از هتادوششمین مجمع عمومی سازمان ملل نگذشته بود که رئیس‌جمهوری ترکیه هفته گذشته طی سفر کاری رهسپار روسیه شد تا با همتای روس خود در سوچی دیدار و گفت‌وگو کند. موضوع این نشست و محور گفت‌وگو به طور مشخص از پیش اعلام نشد و دمیتری پسکوف، سخنگوی کرملین در پاسخ به خبرنگاران گفت که ولادیمیر پوتین و اردوغان همواره صحبت‌های زیادی برای گفتن دارند که از روابط دوجانبه آغاز می‌شود و به موضوعات متنوعی می‌رسد؛ با این وجود کمی بعدتر پسکوف در گفت‌وگویی با شبکه تلویزیونی «روسیه ۱» تأکید کرد که موضوع ادب در دستور کار رؤسای جمهور روسیه و ترکیه قرار دارد.

**یک بام ودوهوای آنکارا در رفتار با روسیه**

روابط آنکارا و مسکو پس از سال ۲۰۱۵ شب صعودی گرفته است و علاوه بر افزایش تراز تجاری دو کشور، همکاری سیاسی میان این عضو ناتو با روسیه نیز پررنگ شده است؛ اما ترکیه چگونه توانسته است در ساحل خاکی میانشان میان روسیه و آمریکا این‌طور ماهیگیری کند که نه تنها از همکاری با طرفین سود ببرد، بلکه به واسطه رقابتی که میان مسکو و واشنگتن وجود دارد، حتی گاهی از بهره مضاعف نیز برخوردار شود.

چند روز پیش‌تر از سفر اردوغان به روسیه و هم‌زمان با اعلام نتایج انتخابات پارلمانی در روسیه که با اما و اگرهای غرب روبه‌رو شد، آنکارا رأی‌گیری پارلمانی روسیه در شبه‌جزیره کریمه را غیرقانونی و نامشروع خواند و مولود چاوش اوغلو، وزیر خارجه ترکیه صراحتاً اعلام کرد که برگزاری انتخابات دومای دولتی روسیه در کریمه قانونی نیست و تأکید داشت که کشورش الحاق مجدد کریمه به روسیه را به رسمیت نمی‌شناسد. موضوعی که البته با واکنش سخنگوی کرملین روبه‌رو شد و پسکوف از گفته‌های او ابراز تأسف کرد و گفت که ما چنین اظهاراتی را نمی‌پذیریم و به «همکاران» ترک خود اعلام می‌کنیم و می‌دانیم که موضع آنها تغییر کند.

نکته قابل تأمل اینجاست که معمولاً هنگامی که مقدمات سفر سران کشورها در حال انجام است، بیش از هر زمان دیگری دولت‌ها رویکرد ایجابی به روابط دوجانبه دارند اما چه می‌شود که ترکیه مدلی متفاوت را پیش می‌گیرد و انگشت خود را به روی خط قرمز این مسائل می‌گذارد و روسیه، یعنی کریمه می‌گذارد و با آن سوی دیگر، وزیر خارجه ترکیه در دیدار با همتای اوکراینی خود، از گسترش همکاری بین نیروهای دریایی دو کشور با تأکید بر اجرای استانداردهای ناتو سخن می‌گوید و به عزم آنکارا برای افزایش توان دفاعی و سازگاری نظامی اوکراین با ناتو اشاره می‌کند. موضوعی که این بار هم با واکنش مسکو روبه‌رو می‌شود و پسکوف در پاسخ به این دیدار و صحبت‌های انجام‌شده به موفقیت اوکراین در جنوب شرقی روسی اشاره و تأکید می‌کند که مطمئناً روسیه تمایلی ندارد چنین سیستم‌های تسلیحاتی در اوکراین مورد استفاده قرار بگیرد. سخنگوی کرملین معتقد است که تسلیحات فروخته‌شده آنکارا به اوکراین، علیه مخالفان دولت کی‌یف استفاده می‌شود و مسکو به هیچ عنوان چنین موضوعی را نمی‌خواهد.

اما این فقط یک روی سکه است و آنکارا اگرچه دست زور می‌نهد حساس روسیه در خارج نزدیک این کشور می‌گذارد، اما از طرفی رویکرد دیگری نیز دارد: اردوغان به مسکو می‌آید، روسیه را کشور دوست می‌خواند و اشاره می‌کند که به دنبال تقویت روابط با روسیه هستیم و انتظارات متفاوتی از پوتین داریم و در رویکردی تقابلی با واشنگتن در مسکو اعلام می‌کند که آمریکا در حال حاضر بیش از حد از سازمان‌های تئورستی حمایت می‌کند و پس از این دیدار در گفت‌وگو با روزنامه نیویورکتایمز از تصمیم آنکارا برای خرید سری دوم سامانه اس ۴۰۰ سخن می‌گوید و معتقد است که اگر واشنگتن سامانه پاتریوت را به ترکیه فروخته بود، او ناچار نبود که از روسیه اس ۴۰۰ خریداری کند. روسیه، همه چیز مشخص است؛ ترکیه در دریای متلاطم رقابت میان مسکو و واشنگتن موازنه مثبت پیش گرفته است و یک راهنما به سمت آمریکا و ناتو می‌زند تا چانه‌زنی خود با مسکو را افزایش دهد و چراغی به سمت روسیه روشن می‌کند تا حمایت واشنگتن نسبت به خود را برانگیزد. در این میان اما یک نکته به خوبی مشخص است: ترکیه عضو ناتو است و اردوغان سرشار از بلندپروازی و رفتار او طی چند سال اخیر در بحران‌های مختلف منطقه‌ای از جمله بحران سوریه و همچنین بحران قره‌باغ نشان داده است که این کشور تنها به دنبال بلندپروازانه خویش است. با این‌همه وجود کرملین با تأمل بر این ملاحظات تلاش دارد به واسطه گسترش روابط تجاری با ترکیه، رفتار آنکارا را کنترل و بلندپروازی‌هایش را تا حد امکان مهار کند تا در بحران‌های سوریه، قره‌باغ و اوکراین برای مسکو هزینه‌تراشی نکند.